

بانو، چگونه تو شدن که نه اما چگونه شبیه تو شدنم آرزوست. آن همه صبر در نشیب های زندگی با رعایت لحظه لحظه احترام برای مردت که هیچ گاه ساده ترین ها را هم از او طلب نکردی تا مبدا نداشتنش عرق شرم را بر جبینش بنشانند آن هم پیش چشمان سرشار از عشق و حیای تو. آخر او امیر خانه است و عزت امیر که نباید خدشه دار شود.

یاریم کن ای بانوی عشق

چشمانش که به برق نگاهت می افتاد، خستگی از تنش رخت بر می بست، آرامش در وجودش می دوید و محبت تو در چشمانش دو دو می زد.

تو چه کردی با دل علی که بند دلش به بند دلت وصل است و حاضر است ذره ذره ی وجودش را برای تو که فدایی اش بودی، هدیه کند.

مادری حسن و حسین را شایسته ی کیست جز تو؟

فقط تویی که می توانی سروران بهشت را مادر باشی و قطره های محبت تو بود که در جانشان رخنه کرد و ایشان را سالاری جنت خداوند بخشید.

تو تمام وجودت را صرف وجودشان کردی ای مادر پدر.

وارستگی را از تو باید آموخت. تویی که حتی پیراهن عروسی را که برای هر دختری از عزیزترین یادگاری هاست، در همان روز عروسی به نیازمند بخشیدی.

خودت یاری ام کن تا دل بسته نباشم به زر و زیور فانی این دنیا، ای هم پیمان پارسایی.